

مرد

از جهان کلاسیک

فونتانه ودیکنز

● **نسیم آصف:**
تئودور فونتانه از مهم‌ترین نویسندگان رئالیست تاریخ ادبیات آلمانی‌زبان است که البته در مقایسه با دیگر نویسندگان آلمانی‌زبان در ایران کمتر شناخته شده است. چند سال پیش رمان «افی‌بريست» او با ترجمه کامران جمالی به فارسی منتشر شد و به‌تازگی رمان دیگری از او با عنوان «رنج دلدادگی» با ترجمه مرجان محمدی در نشر کتاب پارسه به چاپ رسیده است. فونتانه نویسنده قرن‌نوزدهمی آلمان است که خیلی دیر و در دوره پایانی عمرش به رمان‌نویسی روی آورد و پیش از آن به عنوان شاعر، منتقد تئاتر و روزنامه‌نگار شناخته می‌شد. شهرت اصلی فونتانه بعد از انتشار «افی‌بريست» به دست آمد و البته توجه به این رمان بعد از مرگ نویسنده بیشتر از دوران حیاتش بود. نویسندگانی نظیر توماس مان و گونتر گراس به این اثر فونتانه توجه زیادی داشتند و خاصه توماس مان «افی‌بريست» را یکی از شاهکارهای ادبیات جهانی می‌دانست و در داستان نویسی تحت‌تأثیر فونتانه بود.

فونتانه در اغلب آثارش مثل دیگر آثار رئالیستی تصویری از دوره و زمانه‌اش ارائه کرده و البته رئالیسم او چند ویژگی بارز دارد که یکی از آنها طنزی است که در روایت‌های او دیده می‌شود و دیگری شیوه توصیفات اوست. به این اعتبار سبک فونتانه اغلب با عنوان «رئالیسم ادبی طنزآمیز» شناخته می‌شود. «رنج دلدادگی» نیز جزو رمان‌های شاخص فونتانه به‌شمار می‌رود؛ روایتی از ماجرای عشقی تکان‌دهنده که تصویری روشن از برلین دهه ۱۸۷۰ در آن دیده می‌شود. البته و بونو، دو شخصیت محوری این رمان هستند. البته خطای جوان، زیبا و یتیم است و بونو افسر سوارنظامی خوش‌سیما و اشرافی است. این دو دل به هم باخته‌اند اما قیودندهای جامعه عمر کنار،هم‌بودن آنها را کوتاه می‌کند و به عمق احساسات آنها توجهی ندارد. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «عصر روز بعد از راه رسید. قرار بود بارون بونو بیاید. لینه در باغچه جلویی چپ و راست می‌رفت و خالم نیمب نیچ معمول داخل خانه در اتاق بزرگ نشیمن جلو بخاری نشسته بود و مثل خیلی از اوقات دیگر کل خانواده در هم دوش جمع بودند. خالم در داشت با میل‌های بزرگ چوبی برای شوهرش زاکت پشمی آبی‌رنگی می‌بافت که هنوز شکش معلوم نبود و مثل یک پت به‌ پشم بزرگ روی پایش تکان



می‌خورد. آقای دُر کنارش نشسته و پاهایش را در کمال آسایش روی هم انداخته بود و چیق کلی‌اش را دود می‌کرد و پسرش در این میان روی صندلی بزرگ راحتی دم پنجره نشسته و کله هوبچی‌رنگش را به لنگه پنجره تکیه داده بود…».

«سرود کریسمس» چارلز دیکنز رمان دیگری است که این نیز با ترجمه وحیده آیت‌اللهی در نشر کتاب پارسه به چاپ رسیده است. دیکنز این اثر را در سال ۱۸۴۴ منتشر کرد و می‌توان آن را محبوب‌ترین یا یکی از محبوب‌ترین آثار دیکنز دانست چراکه امروز بدل به بخشی از فولکلور کریسمس شده است. در ابتدای کتاب نیز درباره خوش‌اقبالِ این اثر دیکنز آمده: «سرود کریسمس در میان همه داستان‌ها و رمان‌های چارلز دیکنز اثری خوشبخت و خوش‌اقبال است. داستانی است نوستالژیک برای خوانندگان غربی و شیرین و احساس‌برانگیز برای همه مردم دنیا. چارلز دیکنز انگلیسی آن را در سال ۱۸۴۳، زمانی نوشت که شهرتی جهانی یافته بود. اقبال و خوشبختی کتاب یکی ناشی از همین شهرت نویسنده بوده و دیگر از آن رو که تا امروز فیلم‌ها و کارتون‌ها و نسخه‌های مصور بسیاری بر اساس آن تولید و به زبان‌های مختلف ترجمه شده است.» «سرود کریسمس» این‌طور آغاز می‌شود: «داستان با مرگ مارلی شروع می‌شود؛ مارلی واقعا مرده بود و هیچ شکی هم در این مورد نبود. کشیش، منشی شرکت و مامور کفن‌ودفن، همگی برکه گواهی فوت را امضا کرده بودند. اسرودج هم برکه را امضا کرد بعد از فوت مارلی، اسم و امضای او برای هر کاری اعتبار داشت. مارلی پیر انکار مثل گل میخ، صد سال بود که مرده بود. البته نمی‌خواهم مردن را به کل میخ نسبت دهم. شاید بهتر باشد مسخ ثابت را، که جزئی‌ترین قطعه ابزارفروشی به حساب می‌آید، در ارتباط با مرگ به کار گیرم، اما چون گذشتگان ما این چنین تشبیه کرده‌اند، نمی‌خواهم تغییری در آن ایجاد کنم. پس اجازه بدهید دوباره با تاکید جمله‌ام را تکرار کنم و بگویم مارلی پیر انکار مثل گل میخ، صد سال بود که مرده بود». دیکنز زمانی به نوشتن «سرود کریسمس» پرداخت که سنت‌ها و آداب و رسوم‌های قدیمی کریسمس رو به فراموشی و زوال بودند و حتی برخی معتقدند که دیکنز با این داستان به احیای رسوم کریسمس پرداخت. دیکنز در زمان نوشتن این داستان سال‌ها سیار بدی را به لحاظ ناکامی‌ها و فشارهای مالی و هنری پشت سر می‌گذاشت و می‌توان گفت که او در این زمان برای اولین‌بار با افول محبوبیت روبه‌رو شده بود.



پیام حیدر قزوینی

«ارتش تک‌نفره» مؤسیر اسکلیر دومین کتابی است که ناصر غیائی از این نویسنده برزیلی ترجمه کرده و نشر نو به تازگی آن را منتشر کرده است. اسکلیر از نویسندگان معاصر و مطرح برزیلی است که تا چند سال پیش در ایران ناشناخته بود تا اینکه غیائی داستان بلندی از او با نام «پلنگ‌های کافکا» را ترجمه کرد. در بین نویسندگانی که غیائی به سراغشان رفته، اسکلیر را می‌توان یک استثنا دانست، استثنا از این بابت که او همواره از زبان آلمانی دست به ترجمه زده و اسکلیر تنها نویسنده‌ای است که غیائی آثاری را از او از زبانی واسطه به فارسی برگردانده است. با توجه به «پلنگ‌های کافکا» و «ارتش تک‌نفره» می‌توانیم بگویم که اسکلیر نویسنده‌ای است که داستان‌هایش تخیل و طنزی درخشان دارند و معرفی نویسنده‌ای با این ویژگی‌ها خاصه برای ادبیات داستانی این سال‌ها می‌ما که غالباً تخیل نقش کم‌رنگی در آن دارد، اهمیتی مضاعف دارد. وقایع تاریخی در پس‌زمینه روایت «پلنگ‌های کافکا» و «ارتش تک‌نفره» دیده می‌شود و اسکلیر با روایتی آمیخته با طنز نشان داده که وقایع دوران‌ساز تاریخی چگونه بر زندگی شخصیت‌های داستانش تأثیر می‌گذارد. به مناسبت انتشار «ارتش تک‌نفره» با ناصر غیائی درباره این رمان و ویژگی‌های مختلف آن گفت‌وگو کرده‌ایم. غیائی از ایزن‌گفت‌وگو درباره دربار حضور وقایع تاریخی در داستان‌های اسکلیر می‌گوید: «تحولات عظیم تاریخی مثل انقلاب یا جنگ، زندگی توده‌ها را دگرگون می‌کنند. اما رویکرد اسکلیر به تحولات در این دو اثر مشخص، از این منظر است که تأثیر آن تحول بر زندگی یک فرد مشخص چه و چگونه بوده است. به باور من اسکلیر با پرداختن به وقایع و تحولات تاریخی در حاشیه این دو اثر می‌خواهد به روایت این بنشیند که یک تحول یا واقعه دوران‌ساز تاریخی چه تأثیری بر زندگی یک فرد معین یا روحيات و شخصیت ویژه خودش می‌گذارد، به مثل در «پلنگ‌های کافکا» روایت می‌کند که انقلاب اکثبر روسیه چگونه از یک جوان ساده‌دل روسی یک خیاط تروتسکیست چهارآتشه در برزیل می‌سازد. از ایزن منظر اشارات او به این تحولات و وقایع آجری که بنایی روی آن ایستاده است و با کشیدن آن آجر بنا فرومی‌ریزد. یعنی اشارات او به آن تحولات و دگرگونی‌ها نه نقش تزئینی دارد و نه از سر فخرفروشی به دانسته‌هایش است.»

❧ «ارتش تک‌نفره» بعد از «پلنگ‌های کافکا» دومین کتابی است که از مؤسیر اسکلیر ترجمه کرده‌اید. در بین آثاری که شما به فارسی ترجمه کرده‌اید، تنها همین دو کتاب از زبان واسطه ترجمه شده‌اند. با توجه به اینکه همیشه بر ترجمه از زبان اصلی تاکید داشته‌اید، به‌نظر می‌رسد جذب اسکلیر شده‌اید که باز هم اثر دیگری را از او از زبان واسطه برگردانید. این‌طور نیست؟ چرا، دقیقاً همین‌طور است که شما تشخیص داده‌اید. اگر بگویم اسکلیر با آن تخیل قوی و طنز نبشار کم‌نظیرش بدجوری مرا مجذوب خودش کرده است، اغراق نکرده‌ام. پیش‌بینی‌ناپذیربودن پایان داستان یا به‌عبارتی دیگر غلط از آب درآمدن پیش‌بینی‌های خواننده، حتی خواننده حرف‌های داستان در یک اثر ادبی یکی دیگر از نکاتی است که مرا مفتون خودش می‌کند و اسکلیر از این منظر هم کم‌نظیر است.

❧ «ارتش تک‌نفره» مربوط به چه دوره‌ای از نویسندگی اسکلیر است و آیا می‌توان این رمان را جزو آثار برجسته او دانست؟

اجازه بدهید ابتدا از چگونگی آشنایی‌ام با اسکلیر بگویم. چند سال پیش دوستی آلمانی که از علاقه‌ام به کافکا خبر داشت و مرا به عنوان آدم شوخی می‌شناخت، «پلنگ‌های کافکا» را به من هدیه داد و گفت، وقتی این رمان را می‌خوانده دالم به یاد من می‌افتاده، هم از نظر طنز این اثر و هم به خاطر نقشی که کافکا در این کتاب داشته است. من هم فوراً کتاب را دست گرفتم و مجذوبش شدم. این ماجرا مصداق شده بود با زمانی که وسط ترجمه رمان «دستیار» روبرت والترز بودم، در آن بخشی از این رمان که پیچیدگی نثر و یافتن واژه‌های معادل فارسی به‌شدت کلافه‌ام کرده بود. از آنجاکه «پلنگ‌های کافکا» هم حجم کم داشت و هم زبان ساده‌ای، وسوسه شدم دستم برای اینکه دختم هوایی بخورم. یک ماهی بنشینم پای ترجمه‌اش. چند روزی مقاومت کردم اما سرانجام تسلیم شدم. فایل «دستیار» را بستم و فایلی بازم کردم به نام «پلنگ» و شروع کردم به کار. اگر درست یادم باشد، دو ماهی ترجمه‌اش کار برد اما اسکلیر با این کتاب دلی از من برده بود خراب. تصمیم گرفتم یکی‌یکی آثاری را که از او به آلمانی ترجمه شده بخوانم. مجموع آثار روایتی اسکلیر شامل حدود بیست اثر می‌شود که شش‌تای آنها به آلمانی ترجمه شده‌اند. کتاب‌ها را تهیه کردم و تا امروز چهارتابشان را خوانده‌ام. از میان این چهار اثر این‌بار وسوسه ترجمه «ارتش تک‌نفره» به جانم افتاد، باز هم به لحاظ حجم کتاب و هم به‌لحاظ زبان ساده‌اش. اما این دیگر مواجه شده بود با تصمیم

ادبیات

گفت‌وگو با ناصر غیائی به مناسبت انتشار رمان «ارتش تک‌نفره» مؤسیر اسکلیر

سلاحی علیه ناامیدی



برای برگشتن به ایران و تدارک مقدمات سفر. تا اینکه آمدم و به محض اینکه جاگیر شدم، «ارتش تک‌نفره» را هم ترجمه کردم. با این اوصاف می‌بینید که نمی‌توانم در مورد جایگاه «ارتش تک‌نفره» در مجموعه آثار او اظهارنظر دقیقی کنم. اما در میان این چهار رمانی که از او خوانده‌ام و نیز نقد و بررسی‌هایی که در رسانه‌های آلمان در مورد این آثار منتشر شده، به نظرم می‌رسد در میان آثار او «ارتش تک‌نفره» و «پلنگ‌های کافکا» از ارزش ویژه‌ای برخوردارند. ناگفته نگذارم که در این فاصله به کنفرانسی در آلمان دعوت شدم با عنوان «دیدار بین‌المللی مترجمین ادبیات آلمانی». حسب اتفاق یکی از کسانی که به این کنفرانس دعوت شده بود، یک مترجم ادبیات آلمانی از برزیل بود. در طول یک هفته کنفرانس باب آشنایی و دوستی با این مترجم باز شد. وقتی به او گفتم که من «پلنگ‌های کافکا» را به فارسی ترجمه کرده‌ام و در برنامه دارم «ارتش تک‌نفره» را هم ترجمه کنم، نزدیک بود شاخ دربرآورد. در طول آن یک هفته مدام می‌گفت: از برزیل تا ایران؟! باری صد سخن به یک سخن. از آن دوست برزیلی در مورد آثار اسکلیر و میزان محبوبیت و مقبولیت او در برزیل پرس‌وجو کردم. می‌گفت، در میان آثار اسکلیر «پلنگ‌های کافکا» و «ارتش تک‌نفره» دو اثر کمابیش هم‌تراز و والا هستند.

❧ در «ارتش تک‌نفره» نیز مثل «پلنگ‌های کافکا» تخیلی درخشان دیده می‌شود و این یکی او ویژگی‌های اصلی این دو اثر اسکلیر است. نظراتن درباره تخیل در این دو اثر اسکلیر چیست و آیا این ویژگی در دیگر داستان‌های او هم دیده می‌شود؟

راستش را بخواهید برای من به عنوان یک نویسنده، قدرت عجیب تخیل اسکلیر رشک‌برانگیز است. به‌هرحال یادمان نرود که این نویسنده نه‌تنها در برزیل جوایز متعددی را از آن خود کرده و عضو آکادمی ادبیات برزیل بوده، بلکه بسیاری از آثار او به زبان‌های مختلف دنیا نیز ترجمه شده‌اند. بیهوده نیست که از او به عنوان یکی از نامدارترین نویسنده‌های برزیل یاد می‌شود. این تخیل حتی با شدت بیشتری در دیگر رمان‌های او نیز چشمگیر است.گذشته از تخیل قوی و طنز گزنده آثار او، اقلیت یهودی مهاجر به برزیل درون‌مایه اصلی آثار اسکلیر است. او بخش بزرگی از آثارش را وقف هویت یهودی در سرگردانی یهودی‌ها به‌طورکلی و یهودیت در برزیل به‌طور خاص کرده است. همچنین نقد به ناپساندنی‌های اجتماعی در برزیل یکی دیگر از ویژگی‌های آثار اوست.

❧ در روایت «پلنگ‌های کافکا» به وقایعی تاریخی مثل انقلاب اکثبر روسیه، جنگ‌های داخلی اسپانیا و… اشاره شده بود و در «ارتش تک‌نفره» نیز وقایع تاریخی در پس‌زمینه روایت حضور دارند. به‌نظران حضور وقایع تاریخی در پس‌زمینه روایت این آثار چقدر اهمیت دارد؟

اجازه بدهید ابتدا از چگونگی آشنایی‌ام با اسکلیر بگویم. چند سال پیش دوستی آلمانی که از علاقه‌ام به کافکا خبر داشت و مرا به عنوان آدم شوخی می‌شناخت، «پلنگ‌های کافکا» را به من هدیه داد و گفت، وقتی این رمان را می‌خوانده دالم به یاد من می‌افتاده، هم از نظر طنز این اثر و هم به خاطر نقشی که کافکا در این کتاب داشته است. من هم فوراً کتاب را دست گرفتم و مجذوبش شدم. این ماجرا مصداق شده بود با زمانی که وسط ترجمه رمان «دستیار» روبرت والترز بودم، در آن بخشی از این رمان که پیچیدگی نثر و یافتن واژه‌های معادل فارسی به‌شدت کلافه‌ام کرده بود. از آنجاکه «پلنگ‌های کافکا» هم حجم کم داشت و هم زبان ساده‌ای، وسوسه شدم دستم برای اینکه دختم هوایی بخورم. یک ماهی بنشینم پای ترجمه‌اش. چند روزی مقاومت کردم اما سرانجام تسلیم شدم. فایل «دستیار» را بستم و فایلی بازم کردم به نام «پلنگ» و شروع کردم به کار. اگر درست یادم باشد، دو ماهی ترجمه‌اش کار برد اما اسکلیر با این کتاب دلی از من برده بود خراب. تصمیم گرفتم یکی‌یکی آثاری را که از او به آلمانی ترجمه شده بخوانم. مجموع آثار روایتی اسکلیر شامل حدود بیست اثر می‌شود که شش‌تای آنها به آلمانی ترجمه شده‌اند. کتاب‌ها را تهیه کردم و تا امروز چهارتابشان را خوانده‌ام. از میان این چهار اثر این‌بار وسوسه ترجمه «ارتش تک‌نفره» به جانم افتاد، باز هم به لحاظ حجم کتاب و هم به‌لحاظ زبان ساده‌اش. اما این دیگر مواجه شده بود با تصمیم

ادبیات

گفت‌وگو با ناصر غیائی به مناسبت انتشار رمان «ارتش تک‌نفره» مؤسیر اسکلیر

سلاحی علیه ناامیدی

هستند و آرمان و جنون دو وجه اصلی شخصیت آنهاست. به نظرتان مهم‌ترین شباهت‌ها و تفاوت‌های قهرمان‌های این دو داستان اسکلیر چیست؟

به نظرم با مجنون خواندن راتینهووی «پلنگ‌های کافکا» کمی بی‌انصافی می‌کنید، راتینهو طفلک جنون ندارد، اما یک آرمانگرای سرسخت است. باری از شباهت‌ها شروع می‌کنم، هر دو مثل خودِ اسکلیر کلیمی‌اند، هر دو روس و مهاجر به برزیل‌اند. و تفاوت‌ها: راتینهو صادق است و ساده، ابتدا به خاطر سن و سال و روستایی بودنش و سپس‌تر به خاطر اعتقادش به تروتسکی. مایر اما گرچه ابتدا آرمانگرا است اما کمی هم خبانت در وجودش دارد. وقتی می‌بیند تلاش‌های تک‌نفره و سپس ایلهانه‌اش برای مبارزه با سرمایه‌داری به جایی نمی‌رسد، خود مبدل به سرمایه‌داری استثمارگر می‌شود، راتینهو اما تا آخرین نفس‌هایش یک تروتسکیست معتقد باقی می‌ماند، یک آرمانگرای تمام‌عیار که حتی حاضر به استخدام یک کارگر نیست چون نمی‌خواهد استثمارگر باشد. درحالی‌که مایر زیاد به این در و آن در می‌زند، راتینهو تا آخرین لحظه‌های عمرش یک خط را در زندگی‌اش تعقیب می‌کند.

اسکلیر نویسنده‌ای یهودی است و در خانواده‌ای مهاجر متولد شده و رد این دو موضوع در «ارتش تک‌نفره» دیده می‌شود. اگرچه روایت طنزآمیز اسکلیر در ظاهر مسئله در «اقلیت» بودن هم در «ارتش تک‌نفره» موقعیت در اقلیت بودن و آدم اضافی بودن دیده می‌شود. نظراتن در این مورد چیست؟

آمار می‌گوید یهودی‌های برزیلی حتی به یک درصد از کل جمعیت برزیل نمی‌رسد. جمعیت برزیل صدوینجاه میلیون نفر است و تعداد یهودی‌های آنجا صدوینجاه هزار نفر. می‌بینم که یهودی‌های برزیل در اقلیت محض هستند. از سوی دیگر معمولاً آنهایی که مثل راتینهو یا مایر دست به مبارزه می‌زنند، عده قلیلی هستند، شاید هم بشود گفت که آرمانگراها همیشه عده قلیلی هستند اما همین عده قلیل‌اند که در شرایط خاصی توده‌ها را همراه خویش می‌کنند، گو که دو شخصیت اصلی این دو رمان موفق نمی‌شوند به همراهی توده‌ها دست پیدا کنند.

❧ به‌نظرتان اسکلیر در داستان نویسی بیش از همه تحت تأثیر چه نویسندگانی بوده است؟

آقای حیدرقزوینی عزیزم، من نه همه کتاب‌های اسکلیر را خوانده‌ام، نه شناخت دقیقی از او دارم و من متخصص ادبیات برزیلم. شرح آشنایی‌ام با این نویسنده برزیلی را در بالا آورده‌ام. بنابراین می‌بینید که به‌راستی نمی‌توانم ادعایی در این زمینه داشته باشم.

❧ ترجمه از زبان واسطه چقدر کار ترجمه را دشوار می‌کند؟

نخست اینکه شما وقتی از زبان واسطه ترجمه می‌کنید، خود را دربست می‌سپارید دست مترجم قبلی، از هر نظر. به او اعتماد می‌کنید، در تمام زمینه‌ها، اعم از انتخاب زبان، گزینش واژه‌ها و چیدمان واژه‌ها در جمله. از سوی دیگر همان‌طور که پیش‌ازاین اشاره کردم، موقع ترجمه این کتاب می‌دانستم که دارم چند ترجمه می‌کنم و زبان آلمانی دست‌کم به اندازه زبان فارسی امکان طنزپردازی ندارد. به عبارتی به ترجمه همکار آلمانی‌ام خیانت کرده‌ام اما می‌دانستم برزیل کشور آفتاب است و ایران عزیز ما هم کشور آفتاب و هرچا آفتاب باشد، مردمش سرزنده و شوخ‌اند. در این میانه اما آلمان سرزمین ابر است و باران. این عنصر بی‌تردید نه‌تنها در شیوه زندگی و جهان‌بینی، بلکه در زبان نیز بازتاب می‌یابد.

اما وقتی از زبان اصلی ترجمه می‌کنید، مطمئن هستید که نویسنده در گزینش کتک واژه‌ها دقت داشته و خیالاتن از این بابت راحت است. اما وقتی از زبان واسطه ترجمه می‌کنید، دانستم از خودتان می‌پرسید، نویسنده در متن اصلی چه واژه‌ای انتخاب کرده بود؟ جمله‌هایش را بطور نوشته بود؟ چه زبانی برگزیده بود؟ و پاسخی برای این پرسش‌های اساسی ندارید. بنابراین دست به یک خطر می‌زنید، خطر افتادن به دام خطاهای احتمالی مترجم نخست. اما چه چاره؟ به نظرم فعلاً تا زمانی که مترجم زبان زاپلی یا پرتغالی یا چینی نداریم، ناگزیریم از زبان واسطه ترجمه کنیم.

من عمیقاً اعتقاد دارم ترجمه آثار نویسنده‌ای که مترجم زبانش را داریم، کاری خطاست. هم ازاین‌روی تلامش بر این بوده که از زبان واسطه ترجمه نکنیم چرا که موارد استثنایی که اسکلیر از آن دست از استنانات است.

باری من از آن دوست و همکارم، مترجم برزیلی‌ام آگوستو رودریگز خواهش کرده بودم وقتی بگذارد و ترجمه آلمانی این دو کتاب را با اصل پرتغالی‌اش تطبیق بدهد و نتیجه را برای من بنویسد. دو ماه بعد برایم نوشت که ترجمه‌ها با توجه به این ویژگی‌هایی که زبان آلمانی دارد و در بالا به آنها اشاره کرده بودم، ترجمه‌های بسیار خوبی هستند و قابل‌اعتماد. از این بابت خیالم راحت شد. گذشته از این نقدهایی هم که در زبان آلمانی بر این کتاب‌ها نوشته بودند، همواره به این نکته اشاره داشتند که ترجمه این کتاب‌ها «بازآفرینی اثر در زبان آلمانی» بوده‌اند. ادامه در صفحه ۹

عطف

چیرگی بر وضعیت ترازیک

● آریا باید تراژدی و وضعیت تراژیک را به عنوان یک امر محتم پذیرفت و بر اساس آن عمل کرد یا باید برای غلبه بر آن و برگزشتن از آن کوشید؟ ظاهراً کارل یاسپرس به گزینه دوم نظر داشته و در کتاب «تراژدی کافی نیست» با ارجاع به اسطوره و نمایش و ادبیات و … کوشیده است دیدگاه انتقادی خود به آگاهی تراژیک را تبیین کند. «تراژدی کافی نیست» کارل یاسپرس با ترجمه البرز حیدریور در نشر مرکز منتشر شده است. ایده‌های این کتاب چنان‌که در مقدمه مترجمان انگلیسی کتاب آمده «میان ویرانه‌های آلمان در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن شکل گرفتند.» این کتاب درواقع به نوعی حاصل وضعیت آلمان هیتلری است. وضعیتی که یاسپرس در سال‌های حکومت نازی‌ها بر آلمان، آن را می‌دید و در آن و در چگونگی برآمدن هیتلر تأمل می‌کرد و همچنین در این‌که نازیسم طی چه سازوکاری توانست افراد زیادی را جذب ایده‌های هراسناک و ویرانگر خود کند. ترجمه فارسی این کتاب با مقدمه‌ای مفصل از مترجم فارسی و همچنین مقدمه مترجمان انگلیسی آن همراه است. در بخشی از مقدمه مترجم فارسی درباره آن‌چه یاسپرس در این کتاب مطرح کرده آمده است: «ما در زندگی روزمره به‌طور مستمر با پدیده‌هایی چون بیماری، رنج، جنگ، بیداد، چپاول و مرگ روبه‌رو هستیم که بدیهی است در جهانی که مورد انتظار ماست، در جهانی که ارزش‌ها و ارزشهای ما درصدد تحقق آن است، چنین پدیده‌هایی نباید رخ دهند. اما به باور یاسپرس، صرف وجود چنین پدیده‌های ناگوار، و این ازهم‌گسختگی میان هست‌ها و باید‌ها، تراژیک به شمار نمی‌آید، بلکه شیوهی تعبیر و تفسیر آدمی و واکنشی که در برابر این نابسامانی‌ها نشان می‌دهد، آن‌ها را وارد این وصف می‌کند. به عبارت دیگر، اگرچه تراژدی دربرگیرنده‌ی رخ داده‌هایی واقعی است که در صحنه‌ی هستی یا عرصه‌ی روابط اجتماعی رخ می‌دهند، اما این نوع نگاه ما به رخ داده‌است که می‌تواند تراژیک یا غیرتراژیک باشد. بنابراین اگر انسان بتواند به تبیین سازکار و موزون از جهان دست یابد و خود را با آن هماهنگ سازد بینش تراژیک را چیره نمی‌شود.»

یاسپرس در متن کتاب برای تبیین ایده خود در باب تراژدی و آگاهی تراژیک و همچنین غلبه بر تراژدی به نمایش‌نامه‌هایی همچون ادیپ، اکامنون، آنتیگونه، هملت و تاتان خرمند را راجع می‌دهد. همچنین به نمایش‌نامه‌های هندی و نقاشی‌های بشوش و بزرگول. و همچنین جایی از کتاب به امر تراژیک در شعر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در شعر، آگاهی تراژیک به اندیشه‌ی خود تجسم می‌بخشد: تنها در حال‌وهوای تراژیک است که ما می‌توانیم تنش و قاعه را در رویدادهایی که مستقیماً بر ما اثر می‌گذارد یا در جهان به‌طور کلی حس کنیم.» او همچنین در بخشی از کتاب درباره هملت می‌نویسد، «دانایی هملت و خواست او برای دانستن او را از جهان جدا می‌سازد. در جهان است، اما نمی‌تواند پاره‌ای از آن باشد. او نقش یک دیوانه را بازی می‌کند. در این جهان ساختگی، دیوانگی نقابی است که به او اجازه می‌دهد درباره‌ی احساسات واقعی‌اش دروغ بگوید، و وانمود به احترام گذاشتن و بزرگ داشتن نکند جایی که چنین احساسی ندارد. او می‌تواند حقیقت را از راه طنز بگوید. هرآنچه می‌گوید، راست یا ناراست، یا کنگ و دودپهلوی، می‌تواند آن را با نقاب دیوانگی بپوشاند. او دیوانگی را چون نقش در خور خویش برمی‌گزیند زیرا حقیقت را از هیچ راه دیگری نمی‌توان بیان کرد.» اما چنان‌که در مقدمه مترجم آمده است یاسپرس معتقد است که «چیرگی بر وضعیت تراژیک، به بهترین و والاترین شیوه، در نمایش‌نامه‌ی تاتان خرمدن اثر لسینگ نمود یافته است.» در بخشی از متن کتاب درباره ایزن نمایش‌نامه و شخصیت اصلی آن، تاتان، آمده است، «روح تاتان هم حساس است و هم معقول و قابل درک. او خود را یافته، و در میان وحشت‌آورترین دردها و رنج‌ها، به بلوغ و کمال رسیده است. روحی این‌چنین کمال‌یافته، به‌نظر می‌رسد که نوع بشر را دوباره چون یک خانواده‌ی بزرگ با هم یگانه سازد، خانواده‌ای که مدت درازی پراکنده و ناتاکا و وابستگی‌های خونی خود بوده، ولی اکنون با شناخت متقابل از نو برپا شده است. (در نمایش‌نامه این به شیوهای نمادین در سیمای یک خانواده‌ی واقعی صورت گرفته است.) در این راه هیچ نقشه‌ی جامعی که مبتنی بر دانشی فراگیر باشد تاتان را راهنمایی نمی‌کند. او با‌گام‌به‌گام می‌کند، به پیازی آن دانش و نشانه‌های ضمنی که از هر موقعیتی به‌دست می‌آورد، و با راهنمایی عشق به بشریت که همیشه و همه‌جا حاضر است، چون هدفمند ی راه‌های بشر بر پایه‌ی خردورزی نیست، تنها نیروی دل آن‌ها را امکان‌پذیر ساخته است؛ و خرد انسان در این راه دست‌به‌عصارتین است.»



تراژدی کافی نیست
کارل یاسپرس
ترجمه البرز حیدریور
نشر مرکز